



## Non-Conceptualism and Transcendental Exposition of the Space



### ARTICLE INFO

#### Article Type

Original Research

#### Authors

**Najjarnezhad A.**

Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran

**Zali M.\***

Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran

#### How to cite this article

Najjarnezhad A, Zali M. Non-Conceptualism and Transcendental Exposition of the Space. *Philosophical Thought*. 2025;5(4):433-448.

#### \*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Street, Tehran, Iran. Postal Code: 1417466191  
Phone: +98 (21) 66407550  
m.zali@ut.ac.ir

#### Article History

Received: August 23, 2025

Accepted: September 28, 2025

ePublished: October 4, 2025

### ABSTRACT

The conceptualism/non-conceptualism debate is very significant in Kantian scholarship. Conceptualists argue that apperception is involved in the appearance of all sensory intuitions. In contrast, non-conceptualism claims that at least some sensory intuitions in the subject's consciousness are independent of apperception. The focus of this debate has been the role of intuition in the Transcendental Deduction. However, Kant requires an argument in the Transcendental Aesthetic to show that space is a form of intuition, and this argument, too, must be considered in this debate. Therefore, this article shifts the focus of the dispute to demonstrate that in the Transcendental Exposition of space, space as a form of intuition is a condition for synthetic a priori propositions. Then, by considering the role of spatial intuition in synthetic a priori propositions, it will be proven that the distinction non-conceptualists draw between intuitive and conceptual space is incompatible with Kant's argument in the Transcendental Exposition.

**Keywords** Conceptualism; Non-Conceptualism; Transcendental Exposition of Space; a priori Intuition

### CITATION LINKS

[Allais, 2016] Conceptualism and nonconceptualism in Kant: A survey of the recent debate; [Chaplin, 2022] Kant on the givenness of space and time; [Connolly, 2014] Which Kantian conceptualism (or nonconceptualism)?; [Friedman, 2000] Geometry, construction and intuition in Kant and his successors; [Ginsborg, 2008] Was Kant a nonconceptualist?; [Golob, 2016] Why the transcendental deduction is compatible with nonconceptualism; [Grüne, 2011] Is there a gap in Kant's B deduction?; [Guyer, 1987] Kant and the claims of knowledge; [Hegel, 1977] Faith and knowledge; [Kant, 1998] Critique of pure reason; [Kohl, 2021] A priori intuition and transcendental necessity in Kant's idealism; [Land, 2015] Nonconceptualist readings of Kant and the transcendental deduction; [Longuenesse, 1998] Kant and the capacity to judge: Sensibility and discursivity in the transcendental analytic of the critique of pure reason; [Matherne, 2015] Images and Kant's theory of perception; [McDowell, 2017] Rationalism without dogmas; [McLear C, 2020] Kantian conceptualism/nonconceptualism; [Merritt, 2010] Kant on the transcendental deduction of space and time: An essay on the philosophical resources of the transcendental aesthetic; [Messina, 2015] Conceptual analysis and the essence of space: Kant's metaphysical exposition revisited; [Onof & Schulting, 2014] Kant, Kästner and the distinction between metaphysical and geometric space; [Onof & Schulting, 2015] Space as form of intuition and as formal intuition: On the note to B160 in Kant's critique of pure reason; [Roche, 2018] Kant's transcendental deduction and the unity of space and time; [Schafer, 2022] Kant's conception of cognition and our knowledge of things in themselves; [Schulting, 2017] Kant's radical subjectivism; [Sellars, 1968] Science and metaphysics: Variations on Kantian themes; [Shabel, 2004] Kant's 'argument from geometry'; [Smyth, 2024] Intuition in Kant: The boundlessness of sense; [Stephenson & Gomes, 2016] Kant on the relation of intuition to cognition; [Tolley, 2016] The difference between original, metaphysical, and geometrical representations of space; [Tolley, 2017] Between perception and understanding, from Leibniz to Kant; [Tolley, 2020] Kant on the place of cognition in the progression of our representations; [Watkins & Willaschek, 2020] Kant on cognition and knowledge;

## مفهوم‌ناگرایی و شرح استعلایی مفهوم مکان

علی نجارزاد

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران

مصطفی زالی\*

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران

## چکیده

از مناقشات مهم در کانت‌پژوهی معاصر، تفسیر مفهوم‌گرایانه/مفهوم‌ناگراییانه از فلسفه کانت است. مفهوم‌گرایان معتقدند که خودادراکی در پدیدارشدن تمامی شهودات حسی نقش دارد، در حالی که بنا بر مفهوم‌ناگرایی، حداقل بعضی شهودات حسی مستقل از هرگونه تاثیرگذاری خودادراکی در آگاهی سوژه حاضر می‌شوند. تمرکز این نزاع عمدتاً بر نقش صورت‌های شهود در استنتاج استعلایی است. این در حالی است که کانت در بخش حسیات استعلایی نیاز به استدلالی دارد که در آن نشان دهد مکان صورت شهود است و این استدلال نیز باید در این منازعه مورد توجه باشد. از این رو در این مقاله، با تغییر تاکید محل منازعه، نشان داده می‌شود که در شرح استعلایی مکان، مکان به عنوان صورت شهود، شرط قضایای تالیفی پیشینی هندسی است. سپس با نظر به نقش شهود مکان در قضایای تالیفی پیشینی، ثابت می‌شود تمایزی که مفهوم‌ناگرایان میان مکان شهودی و مفهومی برقرار می‌کنند، با استدلال کانت در شرح استعلایی، ناسازگار است.

کلیدواژگان: مفهوم‌گرای، مفهوم‌ناگرایی، شرح استعلایی مکان، شهود پیشینی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۱۲

\*نویسنده مسئول: m.zali@ut.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه فلسفه

تلفن محل کار: ۶۶۴۰۷۵۵۰ (۰۲۱)

## مقدمه

از مهم‌ترین منازعات پیرامون فلسفه نظری کانت، منازعه مفهوم‌گرای/مفهوم‌ناگرایی (conceptualism/non-conceptualism) است. ریشه این منازعه به تمایزی بازمی‌گردد که کانت میان قوه حس و فاهمه/خودادراکی (Apperception) قایل می‌شود و به نحوه همکاری این دو قوه برای شکل‌گیری شناخت در سوژه انسانی. این منازعه را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد: «مفهوم‌گرایان معتقدند که خودادراکی در پدیدارشدن تمامی شهودات حسی نقش دارد، در حالی که مفهوم‌ناگرایان اعتقاد دارند که حداقل بعضی شهودات حسی مستقل از هرگونه تاثیرگذاری خودادراکی در آگاهی سوژه حاضر می‌شوند» [McLear, 2020].<sup>۱</sup> نوشتار پیش رو، این منازعه را ذیل نحوه مداخله فاهمه/خودادراکی در شهود حسی مورد بررسی قرار می‌دهد. صورت‌بندی این منازعه بر مبنای نقش فاهمه در شهود حسی سه ویژگی از این منازعه را آشکار می‌کند؛ اولاً منازعه به شهودات محدود شده و آنچه کانت از آن به تجربه (Experience) و ادراک (Perception) یاد می‌کند و حاصل مساهمت میان حساسیت و خودادراکی است، در مرکز این منازعه قرار نمی‌گیرد.<sup>۲</sup> ثانیاً در این صورت‌بندی آنچه اهمیت دارد، ساختار شهودات یا وحدت آنها است و نه محتوای آن. چرا که کانت در بحث خود در استنتاج استعلایی توضیح می‌دهد که کنش بنیادین خودادراکی، وحدت‌بخشی به کثرات است. بنابراین نحوه مداخله خودادراکی در شهود حسی نیز ناظر به ساختار و نوع وحدت شهودات حسی است. ثالثاً مفهوم «مداخله» راه را برای انواع متفاوتی از تاثیر باز می‌کند که شامل مداخله‌ای است که در آن، با وجود اهمیت خودادراکی، محصول نهایی را نباید تماماً مفهومی خواند.<sup>۳</sup> از آنجا که در فلسفه کانت، شهود انسانی، همان شهود زمانی و مکانی است و زمان

و مکان به عنوان صورت‌های شهود آشکارکننده وحدت شهودات به طور کلی هستند، نقطه اصلی چالش در این منازعه، پرسش از وحدت زمان و مکان است. مطابق تبیین مفهوم‌گرایانه، وحدت شهودات زمان و مکان، همچون دیگر شهودات حسی، وابسته به مداخله خودادراکی یا فاهمه است [Onof & Schulting, 2014; Roche, 2018]. از نظر آنها نقش زمان و مکان در استنتاج استعلایی مشخص‌کننده این وابستگی است به شکلی که در صورت عدم وجود آن استنتاج استعلایی کانت ناموفق خواهد بود [Longuenesse, 1998; Ginsborg, 2008; Grüne, 2011; Land, 2015; McDowell, 2017]. بنابراین بر مبنای خوانش مفهوم‌گرایانه، موفقیت استنتاج استعلایی، در گروی تبیین وحدت شهود زمان و مکان بر مبنای مداخله خودادراکی است. یعنی اگر بپذیریم که استنتاج استعلایی تنها زمانی موفق خواهد بود که زمان و مکان حاصل مداخله فاهمه باشند، باید بتوان نحوه‌ای از مداخله خودادراکی را در شهود توضیح داد که در ضمن شهودبودن حس، قوه خودادراکی در این پذیرندگی موثر است و در نتیجه حسیات استعلایی باید به شکلی تفسیر شود که با چنین درکی هماهنگ باشد. در مقابل، مفهوم‌ناگرایان تفاسیر مختلفی از استنتاج استعلایی کانت ارائه کرده اند که در آنها بدون اینکه وحدت زمان و مکان به خودادراکی وابسته باشد، کانت می‌تواند چگونگی اطلاق مقولات به تجربه را توضیح دهد [Golob, 2016; Schulting, 2017]. به این ترتیب، آنها ضمن تاکید بر این نکته که کانت در حسیات استعلایی زمان و مکان را کل مقدم بر جزء می‌داند و این تقدم را از طریق کنش‌مندی خودادراکی قابل توضیح نمی‌دانند و از آنجا که استنتاج استعلایی نیازی به وابستگی زمان و مکان به خودادراکی ندارد، نتیجه می‌گیرند که وحدت این شهودات محض وابسته به مداخله فاهمه نیست. پس اگر بپذیریم که استنتاج استعلایی بدون وابستگی صورت‌های شهود به خودادراکی می‌تواند توضیح داده شود، می‌توان پذیرفت که کنش تالیفی که وابسته به خودادراکی است در وحدت صورت‌های شهود نقشی ندارد و در نتیجه حسیات استعلایی، زمانی و مکانی صرفاً شهودی را مطرح کرده است.

اما تاکید رویکردهای تفسیری بر اهمیت استنتاج استعلایی باعث شده است که شارحین نسبت به طرح حسیات استعلایی در این منازعه بی‌توجه باشند و همواره آن را در ذیل بحث استنتاج استعلایی مورد توجه قرار دهند. این مقاله با تغییر موضع منازعه از استنتاج استعلایی به حسیات استعلایی و به طور خاص شرح استعلایی مکان، می‌کوشد تا نشان دهد مساله وحدت شهودات حسی با توجه به ساختار استدلالی کانت در شرح استعلایی مفهوم مکان، با رویکرد مفهوم‌ناگرایانه ناسازگار است. استدلال کانت در شرح استعلایی بر این نکته اساسی متکی است که ساخت هندسی در مکان رخ می‌دهد؛ بر این اساس کانت نتیجه می‌گیرد مکان شهودی پیشینی و صورت شهود بیرونی است. اما درک مفهوم‌ناگرایانه مستلزم آن است ساخت هندسی شامل تالیفی باشد که درکی مفهومی از مکان شهودی را تحت عنوان مکان مفهومی به‌دست دهد، تا رابطه میان مکان شهودی و اشکال هندسی را توضیح دهد. اما حضور این مکان مفهومی در ضمن ساخت هندسی باعث می‌شود که ساخت هندسی دارای دو موضوع متمایز باشد؛ مکان شهودی و مکان مفهومی. این تمایز باعث می‌شود که کانت نتواند از استدلال خود نتیجه بگیرد که مکان، شهودی و پیشینی است چرا که ویژگی‌هایی از مکان که در شناخت نقش دارند و ذیل این استدلال به مفهوم شهود و پیشینی‌بودن مکان اضافه می‌شود، می‌توانند به درک مفهومی سوژه از مکان و نه خود مکان شهودی، نسبت داده شوند. در نتیجه، شرح استعلایی نمی‌تواند مکان را به عنوان صورت شهود اثبات کند. بخش نخست این نوشتار، به توضیح جایگاه شرح استعلایی مکان در اثبات مکان به عنوان صورت شهود بیرونی به معنای شرط امکان یک علم پیشینی اختصاص دارد. سپس در بخش دوم، نحوه اثبات مکان به عنوان صورت شهود بیرونی در شرح استعلایی مکان توضیح داده می‌شود. در بخش سوم، استدلال می‌شود چرا شرح استعلایی مفهوم مکان با مفهوم‌ناگرایی ناسازگار است.

## جایگاه شرح استعلایی مکان در اثبات مکان به عنوان صورت شهود بیرونی

هدف نهایی کانت در حسیات استعلایی، طرح زمان و مکان به عنوان صورت‌های شهود حسی و پدیدارهایی ایده‌آل است. این بخش با نظر به سیر استدلال کانت در بخش حسیات استعلایی، نشان می‌دهد که کانت در شرح استعلایی مکان است که مکان را به عنوان صورت شهود پیشین بیرونی اثبات می‌کند.<sup>۶</sup> شهودی‌بودن مکان شامل دو ادعای ضعیف و قوی است: ۱- مکان غیرمفهومی است؛ ۲- مکان غیرمفهومی، نقش دادگی را در قضایای تالیفی دارد. پیشینی‌بودن مکان نیز شامل دو ادعای ضعیف و قوی است: ۱- مکان ماخوذ از تجربه نیست؛ ۲- مکان غیرتجربی، شرط امکان قضایای تالیفی پیشینی در هندسه است. در هر دو حالت مذکور، ادعای قوی، شامل نسبت‌دادن کارکردی شناخت‌شناسانه به مکان است. در ادامه نشان می‌دهیم اثبات مکان به عنوان صورت شهود بیرونی، اثبات شهود پیشین‌بودن مکان در یک معنای قوی یعنی اثبات کارکردی شناخت‌شناسانه برای آن شامل دو عنصر یعنی ۱- دادگی در قضایای تالیفی پیشینی و ۲- شرط‌بودن برای قضایای تالیفی پیشینی است.

سیر استدلالی کانت در بخش حسیات استعلایی جهت اثبات مکان و زمان به عنوان صورت شهود شامل سه مرحله است که در بخش‌های مختلف حسیات استعلایی پراکنده شده است. در مرحله اول، کانت نشان می‌دهد که شناخت در سوژه انسانی نیازمند دو عنصر مفهومی و شهودی است که به ترتیب به قوای فاهمه و حس مربوط می‌شوند (مقدمه حسیات استعلایی). در مرحله دوم، او توضیح می‌دهد که امکان شناخت ترکیبی پیشینی مستلزم تمایز میان صورت و ماده شهود است (مقدمه حسیات استعلایی). سپس در مرحله سوم، با توجه به ویژگی‌های صورت‌های شهود، زمان و مکان را به عنوان پدیدارهایی مطرح می‌کند که می‌توانند به ترتیب صورت شهود درونی و بیرونی باشند (شرح‌های متافیزیکی) و به طور خاص با استناد به علم هندسه در مورد مکان اثبات می‌کند که مکان حقیقتاً صورت شهود بیرونی (شهود پیشین در معنای قوی) است (شرح استعلایی مکان).<sup>۷</sup>

حال به توضیح دو معنای ضعیف و قوی مفهوم شهود می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم زمانی که کانت بحث شهود را در مقدمه حسیات طرح می‌کند و سپس صورت شهود را شهود می‌خواند معنای قوی آن را مد نظر دارد. کانت بخش حسیات استعلایی را با توضیح نقش متمایز و غیرقابل تقلیل فاهمه و حس در شناخت و با تاکید بر دادگی ابژه شهود آغاز می‌کند:

از هر مسیری و به هر وسیله‌ای که شناخت به برابریستاها مرتبط باشد، آنچه از طریق آن، شناخت بی‌واسطه با آنها مرتبط می‌شود و چیزی که تمام اندیشه در مقام وسیله به آن در مقام هدف جهت دارد، شهود است. با وجود این، شهود فقط تا آنجا رخ می‌دهد که برابریستایی به ما داده شود؛ اما این نیز به نوبه خود (حداقل برای ما انسان‌ها)، تنها ممکن است اگر بر ذهن به شیوه‌ای خاص اثر گذارد [Kant, 1998: B33/A19].<sup>۸</sup>

ریشه این تمایز و این تاکید را باید در بحث کانت پیرامون گزاره‌های تالیفی در مقدمه نقد جست‌وجو کرد که کانت در آن نشان می‌دهد: ۱. شناخت در سوژه انسانی بر دو قوه متمایز استوار است: شهود و فاهمه ۲. قوه شهود را باید در غیرمفهومی‌بودنش درک کرد ۳. غیرمفهومی‌بودن شهود در ضمن به این معنا است که شهود پذیرنده ابژه مستقل از قوه خودادراکی است.<sup>۹</sup> کانت در مقدمه، با تحلیل و بررسی انواع گزاره‌ها توضیح می‌دهد که دو نوع گزاره به طور کلی قابل تصور است: گزاره‌های تحلیلی و تالیفی؛ در گزاره‌های تحلیلی، محمول در مفهوم موضوع مندرج است و در گزاره‌های تالیفی، محمول کاملاً خارج از مفهوم موضوع قرار می‌گیرد [Kant, 1998: A6-7/B10]. کانت سپس، با اشاره به این نکته که در گزاره‌های تالیفی تجربی، آن عاملی که باعث

اتصال مفاهیم می‌شود تجربه است، درباره گزاره‌های تالیفی پیشینی این پرسش را طرح می‌کند [Kant, 1998: B13-A9]:

"در اینجا امر ناشناخته = X چیست که فاهمه به آن وابسته است، وقتی باور دارد که فراتر از مفهوم A، معمولی را کشف می‌کند که هرچند بیگانه با آن است، با وجود این باور دارد با آن پیوند یافته است؟"

این واقعیت که کانت عامل اتصال مفاهیم در ضمن گزاره‌های تالیفی تجربی را تجربه و در گزاره‌های تالیفی به طور کلی X می‌داند، در کنار این واقعیت که هیچ سطحی از تحلیل مفهومی از موضوع گزاره‌های تالیفی نمی‌تواند ارتباط آن را با محمول گزاره توضیح دهد، آشکار می‌کند که شناخت حاصل از گزاره‌های تالیفی که باعث گسترش دامنه شناخت انسان است، اولاً، وابسته به شهودی است که X را به دست می‌دهد و ارتباط مفاهیم در حکم به آن وابسته است.<sup>۱</sup> (نتیجه ۱). ثانیاً، با X خواندن عنصر شهودی شناخت، تاکید می‌کند که شهود باید در تمایزش از قوه مفاهیم درک شود چرا که ارتباط مفاهیم در گزاره تالیفی وابسته به پدیداری است که کاملاً خارج از ارتباط منطقی مفاهیم با یکدیگر عمل می‌کند (نتیجه ۲). و ثالثاً، با توجه به غیرمفهومی بودن قوه شهود و این واقعیت که ارتباط مفاهیم با یکدیگر ذیل قوه خودانگیخته خودادراکی قابل توضیح است، شهودات، برخلاف مفاهیم، پدیدارهایی هستند که محصول تائر سوژه از ابژه مستقل از سوژه است. این ویژگی را می‌توان در مقابل خودانگیختگی، پذیرندگی نامید (نتیجه ۳).<sup>\*</sup> در نتیجه، کانت در ضمن طرح پرسش چگونگی شناخت، به این نتیجه رسیده است که شهود پدیداری غیرمفهومی و محصول تائر سوژه از ابژه مستقلاً است که برای شناخت ضروری است.<sup>\*\*</sup>

ویژگی‌هایی از شهود که در این بحث آشکار می‌شود را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد که روشن‌کننده تاکید کانت بر دادگی ابژه شهود است: اولاً، ویژگی‌های ذاتی شهود که شامل نتیجه دوم و سوم بحث فوق می‌شود و آنها را ویژگی‌های شهود در معنای پذیرندگی (Receptivity) می‌خوانیم. پذیرندگی از آن جهت نام مناسبی برای این ویژگی‌های شهود است که توضیح می‌دهد به خاطر ارتباط شهود با قوای پذیرندگی سوژه، آن را به این معنا شهود می‌نامیم. و ثانیاً، آن ویژگی از شهود که به نقش آن در شناخت اشاره دارد که شامل نتیجه اول بحث فوق می‌شود. این ویژگی را می‌توان ویژگی شناخت‌شناسانه شهود نامید. اگر پدیداری ذیل هر دوی این ویژگی‌ها درک شود می‌توان آن را شهود به معنای دادگی (Given) خواند.<sup>\*\*\*</sup> از آنجایی که کانت، در ابتدای حسیات، صورت شهود را ذیل بحث نقشی که در شناخت دارد طرح می‌کند و برابریستای این شهود را داده‌شده می‌نامد می‌توان گفت که او مفهوم خاصی از شهود را در این بحث مد نظر دارد. اما برابریستا زمانی داده‌شده است که دارای دو ویژگی «امکان واقعی» و «محتوای متعین» باشد. پس برابریستایی که به شکل داده‌شده در آگاهی سوژه حاضر است دارای ارزش شناخت‌شناسانه است و شهودی که این برابریستا، برابریستای آن است دارای کارکرد شناخت‌شناسانه.<sup>\*\*\*</sup> پس مکان، در این بحث، شهود در معنای قوی آن است.

در ادامه، دو معنای ضعیف و قوی مفهوم پیشینی را توضیح می‌دهیم و نشان می‌دهیم که کانت زمانی که ذیل طرح مفهوم صورت شهود آن را پیشینی می‌خواند، پیشینی در معنای قوی آن را مد نظر دارد. بعد از طرح رابطه میان مفاهیم و شهود در شناخت، کانت در مقدمه حسیات استعلایی تمایزی میان صورت و ماده شهود برقرار می‌کند (بخش دوم سیر استدلالی) و صورت‌های شهود را شهود پیشینی می‌نامد. اینکه کانت چطور در ابتدای حسیات چنین تمایزی را برقرار می‌کند باید در ارتباط با هدف نهایی پروژه نقد یعنی چگونگی امکان گزاره‌های تالیفی پیشینی، درک شود. توجه به این نکته که امکان گزاره‌های تالیفی پیشینی وابسته به چنین تمایزی

است این امکان را برای کانت فراهم می‌کند که با طرح این تمایز نشان دهد که تنها در صورتی که شهود حسی دارای تمایز میان صورت و ماده باشد امکان توضیح گزاره‌های تالیفی پیشینی فراهم می‌شود.<sup>xv</sup> همان‌طور که توضیح دادیم گزاره‌های تالیفی تنها با وجود ارتباط میان مفاهیم براساس شهود ممکن می‌شود. اگر این گزاره‌ها، علاوه بر تالیفی، پیشینی نیز باشند، این شهود باید در ساختار سوژه به صورت پیشینی موجود باشد. در نتیجه، اگر شهود دارای تمایزی میان صورت و ماده باشد و صورت این شهود وابسته به ساختار پذیرندگی سوژه باشد که به صورت پیشینی در پیش سوژه حاضر است، امکان گزاره‌های تالیفی پیشینی ممکن می‌شود. به این ترتیب کانت می‌تواند در همین ابتدای نقد، با توجه به مفهوم شناخت در سوژه انسانی و کل پروژه نقد این پیش‌فرض را طرح کند که تمایزی میان صورت و ماده شهود قابل تصور است و صورت شهود، شهودی پیشینی است.

اما منظور کانت از پیشینی‌بودن صورت‌های شهود در ضمن بحث شناخت چیست؟ این پرسش از این منظر قابل طرح است که کانت، در مقدمه نقد، قوای شناختی را یک بار در ارتباط با گزاره‌های پیشینی کلی و ضروری، پیشینی می‌نامد، و یک بار در ارتباطش با مفاهیم پیشینی و روشی که برای اثبات رابطه هر یک با قوای شناختی مد نظر دارد نیز متفاوت است. کانت هنگام بحث پیرامون مفاهیم پیشینی، این مفاهیم را پیشینی می‌نامد بدین علت که سرچشمه (Origin) آنها در قوای شناختی است و روشی که برای اثبات این ارتباط ذکر می‌کند روش انتزاع است به شکلی که اگر تمام عناصر تجربی از یک پدیدار خارج شود، آنچه در انتها باقی می‌ماند در ارتباطش با قوه شناختی، پیشینی نامیده می‌شود. اما هنگام بحث پیرامون گزاره‌های پیشینی، کانت توضیح می‌دهد که بنیان شناختی (Source of Cognition) این گزاره‌ها در قوه شناختی سوژه است؛ به این معنا که در تحلیل نهایی از این قوا به دست می‌آیند و هر آنچه این گزاره‌ها را در ارتباط با این قوای شناختی قرار می‌دهد نیز خود پدیداری پیشینی است.<sup>xvi</sup> به این ترتیب دو معنا از پیشینی قابل طرح است: ۱. یک پدیدار زمانی پیشینی است که در ضمن انتزاع مشخص شود که سرچشمه آن در قوای شناختی سوژه است، ۲. پدیداری پیشینی است که در ارتباط گزاره‌های پیشینی با قوای شناختی سوژه، به عنوان بنیان شناخت، نقش داشته باشد. از آنجایی که کانت بحث صورت‌های شهود را ذیل بحث شناخت تالیفی پیشینی طرح می‌کند، منظور او از پیشینی خواندن آنها این است که صورت‌های شهود در ارتباط دادن گزاره‌های تالیفی پیشینی با قوای شناختی نقش دارند.<sup>xvii</sup>

با تمایزی که میان دو معنای شهود و پیشینی طرح کردیم، می‌توانیم جایگاه شرح استعلایی مکان را در اثبات مکان به عنوان صورت شهود توضیح دهیم و به این پرسش پاسخ دهیم که کانت در این بخش چه چیزی را ثابت می‌کند. کانت در شرح استعلایی، مکان را به عنوان شرط گزاره‌های تالیفی هندسه طرح می‌کند که گزاره‌هایی هستند که شناخت هندسی را ممکن می‌کنند. پس کانت در شرح استعلایی با طرح مکان ذیل بحث شناخت، کارکرد شناخت‌شناسانه آن را آشکار می‌کند و در نتیجه شهود و پیشینی‌بودن مکان را در معنای قوی آن طرح می‌کند.<sup>xviii</sup> با توجه به اینکه کانت تنها زمانی از صورت شهود بحث می‌کند که برای آن نقشی شناخت‌شناسانه قایل شده باشد، تنها پس از آشکار شدن کارکرد شناخت‌شناسانه مکان در شرح استعلایی است که می‌تواند صورت شهودبودن مکان را اثبات کند. پس، اثبات صورت شهودبودن مکان نتیجه نهایی شرح استعلایی مکان است که در ضمن آشکار شدن شهود و پیشینی‌بودن در معنای قوی در ذیل این استدلال قابل اثبات است.

## نحوه اثبات مکان به عنوان صورت شهود بیرونی در شرح استعلایی مکان

در این بخش توضیح می‌دهیم که کانت چگونه در ضمن استدلال خود در شرح استعلایی نشان می‌دهد که مکان شهود پیشینی در معنای قوی است و چگونه از این اطلاق قوی نتیجه می‌گیرد که مکان صورت شهود است و این استدلال تا چه اندازه وابسته به درک کانت از مفهوم ساخت هندسی است.

کانت شرح استعلایی را با این توضیح آغاز می‌کند:

من از شرح استعلایی، توضیح مفهومی را همچون اصلی می‌فهمم که از آن بصیرتی به امکان دیگر شناخت‌های تالیفی پیشینی می‌تواند به‌دست آید. به این منظور لازم است (۱) چنین شناختی بالفعل از مفهومی داده‌شده ناشی شود و (ب) این شناخت‌ها تنها تحت فرض یک شیوه داده‌شده توضیح این مفهوم ممکن باشد [Kant, 1998: B40].

پس از نظر کانت شرح استعلایی شامل دو مرحله است: اولاً، توضیح این مساله که مکان، به عنوان شهود پیشینی، بنیان شماری از گزاره‌های تالیفی پیشینی است و ثانیاً، مکان تنها به شرطی که شهودی پیشینی به معنای مشخصی (a given way of explaining) باشد می‌تواند چنین نقشی در شناخت داشته باشد. کانت، پس از این تعریف، همین دو مرحله را به‌ترتیب پیش می‌گیرد.

در پاراگراف بعدی کانت گام اول شرح را پیش می‌گیرد و مشخص می‌شود که او به دنبال توضیح مکان به عنوان بنیان گزاره‌های تالیفی پیشینی علم هندسه است.<sup>xvii</sup> کانت در مقدمه ویراست دوم نقد عقل محض، توضیح داده است که گزاره‌های هندسی تالیفی و پیشینی هستند و هم‌اکنون این واقعیت را به عنوان پیش‌فرض بحث خود در شرح استعلایی، مبدا عزیمت قرار داده و از این واقعیت نتیجه می‌گیرد مکان، به عنوان موضوع علم هندسه، باید بنیان شهودی و پیشینی این گزاره‌ها باشد [Kant, 1998: B41]:

"مکان اولاً باید یک شهود باشد؛ چرا که از صرف مفهوم هیچ گزاره‌ای که فراتر از محدوده آن مفهوم، نمی‌تواند به‌دست آید، و با وجود این در هندسه رخ می‌دهد ... اما این شهود باید به نحوه پیشین، قبل از هر ادراکی از برابریستا مورد مواجهه ما قرار گیرد، و بنابراین باید محض و نه شهود تجربی باشد."

کانت توضیح می‌دهد گزاره‌های هندسی از آن جهت که تالیفی هستند باید از مفهوم صرف فراتر روند و برای این گذار نیاز به شهود دارند. او برای توضیح نقش ضروری شهود در گزاره‌های تالیفی هندسه به بخش پنجم مقدمه ویراست دوم ارجاع داده است. در این بخش از مقدمه کانت توضیح داده است که گزاره‌های هندسی نمی‌توانند از تحلیل مفاهیم هندسی به‌دست آید و در نتیجه گزاره‌های هندسی نیاز به شهود دارند [Kant, 1998: B16]:

"بنابراین مفهوم کوتاه‌ترین کاملاً اضافه بر آن است و نمی‌تواند از مفهوم خط مستقیم با هیچ تحلیلی به‌دست آید. در اینجا باید از شهود کمک گرفت، که تنها به وسیله آن تالیف ممکن است."

نتیجه نهایی این بخش استدلال این خواهد بود که مکان، به عنوان یک شهود، امکان ساخت گزاره‌های هندسی را فراهم می‌آورد. این خود به این معنا است که مکان، علاوه بر این که شهود است به این معنا که پدیداری غیرمفهومی است، بلکه همچنین شهود است به این معنا که دارای نقشی شناخت‌شناسانه در امکان گزاره‌های تالیفی هندسی است. نتیجه نسبت‌دادن این دو ویژگی به مکان این است که مکان شهود به معنای قوی آن است.

پس از مشخص شدن شهود قوی بودن مکان، کانت از ضروری بودن گزاره‌های هندسی نتیجه می‌گیرد که این شهود مکان باید پیشینی باشد چرا که در غیر این صورت گزاره‌های هندسی پسینی و غیرضروری می‌بودند [Kant, 1998: B41]:

چرا که گزاره‌های هندسی همگی یقینی هستند، یعنی با آگاهی از ضرورت آنها در پیوند هستند، برای مثال مکان تنها سه بعد دارد؛ اما چنین گزاره‌هایی نمی‌تواند تجربی یا احکام تجربه باشد، یا از آنها نتیجه شود.

این پاره روشن می‌کند که مکان پیشینی است نه تنها به این معنا که غیرتجربی است بلکه به این معنا که در توضیح کلیت و ضرورت گزاره‌های هندسی نقش دارد و در نتیجه، مکان پیشینی به معنای قوی آن است. نتیجه نهایی این دو بخش از قدم اول شرح استعلایی را می‌توان این طور خلاصه کرد: مکان با توجه به نقشی بنیادینی که در شناخت هندسی دارد شهود و پیشینی به معنای قوی آن است.

برای روشن‌تر شدن قدم اول استدلال، به بحث کانت پیرامون تمایز روشی میان هندسه و فلسفه توجه می‌کنیم که کانت در آن توضیح می‌دهد که مکان دقیقاً چطور امکان شناخت هندسی را به عنوان بنیان شهودی آن به دست می‌دهد. این بحث آشکار می‌کند که جایگاه مکان به عنوان بنیان علم هندسه و در نتیجه شهود و پیشینی بودن مکان در معنای قوی، ذیل درک کانت از ساخت هندسی ممکن شده است. کانت در بیان این تمایز روشی، تعریفی از مفاهیم هندسی را پیش می‌کشد که پیوند عمیق آنها را با شهود پیشینی مکان آشکار می‌کند. کانت پس از اینکه دانش هندسی را معطوف به کنش ساخت هندسی می‌داند، ساخت را چنین تعریف می‌کند: [Kant, 1998: A713-B741]

"شناخت فلسفی، شناخت عقلانی از مفاهیم، [و] شناخت ریاضی شناختی از برساخت مفاهیم است. اما ساختن یک مفهوم به معنای عرضه شهود پیشین مطابق با آن است."

محصول ساخت هندسی اشکال هندسی هستند که در شهود مکان پدیدار می‌شوند. در ادامه کانت درباره رابطه عمیق میان مفاهیم هندسی و شهود مکان این طور می‌نویسد [Kant, 1998: A719-B747]:

"تمامی شناخت‌های ما در نهایت به شهودهای ممکن مرتبط هستند: چرا که از طریق آنها به تنهایی برابری استعلایی داده می‌شود. اکنون یک مفهوم پیشین (یک مفهوم غیرتجربی) از پیش شامل شهود محض در خود است که در این مورد می‌تواند ساخته شود."

با این توضیح روشن می‌شود که مفاهیم هندسی شامل شهود محض مکان هستند. به این ترتیب مفاهیم هندسی تنها زمانی توسط سوژه درک می‌شوند که در ضمن ساخت هندسی در شهود مکان در آگاهی سوژه ساخته شوند. با این توضیحات مشخص می‌شود که مکان تنها بدین دلیل که ساخت هندسی در آن رخ می‌دهد و مفاهیم و گزاره‌های هندسی وابسته به این ساخت هستند در بنیان علم هندسه قرار می‌گیرد و در نتیجه، تنها به این دلیل که دارای چنین نقشی در ساخت هندسی است دارای کارکردی شناخت‌شناسانه برای گزاره‌های تالیفی پیشینی است و در انتها، تنها به دلیل این کارکرد شناخت‌شناسانه است که می‌توان آن را شهود و پیشینی در معنای قوی آن دانست. این توضیح اهمیت درک کانت از ساخت هندسی را در قدم اول شرح استعلایی آشکار می‌کند و روشن می‌کند تنها به دلیل این جایگاه در ساخت هندسی است که می‌توان نتیجه گرفت که مکان در بنیان علم هندسه و در نتیجه شهود و پیشینی در معنای قوی آن است.<sup>xx</sup>

حال کانت، در قدم دوم شرح استعلایی، استدلال می‌کند که با آشکار شدن جایگاه مکان در علم هندسه می‌توان نتیجه گرفت که مکان صورت شهود بیرونی است [Kant, 1998: B41]. برای درک استدلال کانت لازم است به

این موضوع توجه کنیم که کانت در ابتدا می‌پرسد پیشی‌گرفتن مکان بر برابری‌سنجی شناخت هندسی و نقش آن در پدیدارشدن اشیای متعین به چه معنا است؛ سپس در پاسخ می‌گوید این اطلاق به معنای صورت شهود بیرونی‌بودن مکان است. این دو مشخصه مکان، با توجه به سیر استدلال کانت، باید در قدم اول شرح استعلایی مشخص شده باشد. توضیح آنکه: ۱. کانت با اشاره به پیشی‌گرفتن مکان بر برابری‌سنجی شناخت به این نکته اشاره دارد که مکان بنیان پیشینی ابژه شناختی هندسه است، در نتیجه در بنیان این شناخت قرار دارد و این یعنی مکان، پیشینی در معنای قوی آن است. ۲. کانت با اشاره به این نکته که مکان در پدیدارشدن اشیای متعین نقش دارد به این نکته توجه می‌کند که مکان در پدیدارشدن اشیای متعین شناختی نقش دارد و در نتیجه شهود به معنای قوی آن است. پس کانت پس از طرح پیشینی و شهودبودن مکان در معنای قوی آن نتیجه گرفته است مکان صورت شهود بیرونی شهود است.

اما کانت چگونه از پیشینی و شهودبودن مکان در معنای قوی نتیجه می‌گیرد که مکان صورت شهود است؟ پاسخ به این پرسش روشن می‌کند که کانت چگونه ذیل مفهوم ساخت هندسی می‌تواند صورت شهودبودن مکان به عنوان شهود پیشینی را در معنای قوی آشکار کند. کانت در پاسخ به این پرسش دوم می‌گوید [Kant, 1998: B41]:

"اکنون چگونه شهودی بیرونی می‌تواند در ذهن جای گیرد که بر خود اشیا تقدم دارد و در آن مفهوم اشیا می‌تواند به نحو پیشین متعین شود؟ آشکارا راه دیگری جز این نیست که تا آنجا که صرفاً در سوژه همچون تقویم صوری آن برای اثرپذیرفتن از اشیا جای دارد و به این وسیله تمثلی بی‌واسطه یعنی شهودی از آنها حاصل می‌کند، بنابراین فقط همچون صورت حس بیرونی به طور کلی."

کانت در اینجا، در پاسخ به پرسش ابتدایی خود، دو ویژگی برای مکان ذکر می‌کند که از آنها صورت‌بودن مکان را نتیجه می‌گیرد: اولاً، جایگاه مکان تنها در خود سوژه است و ثانیاً، مکان در ساختار پذیرندگی سوژه جای دارد. در واقع استدلال کانت بدین شکل بوده است که او از پیشینی‌بودن مکان به معنای قوی ویژگی اول و از شهودبودن مکان در معنای قوی ویژگی دوم را نتیجه گرفته است. در مورد ویژگی اول استدلال کانت چنین خواهد بود: مکان پیشینی به معنای قوی آن است؛ پس مکان آن بنیان شناختی است که پیشینی، ضروری و کلی‌بودن گزاره‌ها هندسی را توضیح می‌دهد؛ از آنجایی که ساخت هندسی در مکان رخ می‌دهد و مکان یک پدیدار کلی نیست، مکان تنها در صورتی که در ساختار سوژه جای داشته باشد می‌تواند کلیت و ضرورت و پیشینی‌بودن گزاره‌های هندسی را توضیح دهد؛ پس مکان در ساختار ذاتی سوژه جای دارد. در مورد ویژگی دوم، استدلال کانت به این شکل خواهد بود: مکان شهود در معنای قوی آن است؛ در نتیجه این مکان است که باید دادگی ابژه‌های هندسی را در ضمن ساخت هندسی توضیح دهد به شکلی که شناخت هندسی از آنها ممکن باشد، مکان تنها زمانی می‌تواند این دادگی را توضیح دهد که در ارتباطش با قوه شهودی سوژه درک شود چرا که در غیر این صورت نمی‌تواند X لازم جهت گزاره‌های تالیفی باشد، در نتیجه مکان در ارتباط با قوه شهودی سوژه است. ترکیب این دو ویژگی در یک پدیدار به این معنا است که این پدیدار در ساختار ذاتی پذیرندگی سوژه وجود دارد که گزاره‌های تالیفی پیشینی را ممکن می‌کند. این توضیح همان توضیحی است که کانت از صورت شهود در ابتدای حسیات مد نظر دارد و آن را این طور تعریف کرده است و در نتیجه می‌تواند نتیجه بگیرد که مکان صورت شهود است.

پس پرسش ابتدایی کانت در قدم دوم شرح استعلایی را می‌توان این‌گونه بازنویسی کرد: پیشینی و شهودبودن مکان به معنای قوی، که در قدم اول شرح استعلایی مشخص شد، به چه معنا است؟ و پاسخ داد که به معنای صورت شهود بیرونی‌بودن مکان. نکته‌ای که در انتها باید مجدداً آن را متذکر شویم جایگاه مفهوم ساخت هندسی در شرح استعلایی است. کانت تنها به این دلیل می‌تواند مفاهیم پیشینی و شهود را به معنای قوی به مکان اطلاق کند که اشکال هندسی را محصول ساخت هندسی در مکان می‌داند. در صورتی که چنین ارتباطی میان مکان و اشکال هندسی مد نظر نباشد کانت نمی‌تواند پیوستگی عمیق میان شهود مکان و شناخت هندسی را توضیح دهد و در نتیجه نمی‌تواند مکان را به عنوان بنیان شناختی و عنصر شهودی علم هندسه طرح کند، در نتیجه نمی‌تواند مکان را شهود پیشینی در معنای قوی بداند.

### ناسازگاری شرح استعلایی مفهوم مکان و مفهوم ناگرایی

با نظر به جایگاه شهود مکان در ساخت هندسی، به پرسش نهایی این تحقیق، یعنی سازگاری میان شرح استعلایی مکان و مفهوم ناگرایی می‌پردازیم. درک مفهوم ناگرایی از وحدت مکان، به شکلی که خودادراکی در آن مداخله‌ای ندارد، مستلزم آن است که مفهوم ناگرایی، رابطه میان اشکال هندسی و مکان را به شکلی توضیح دهند که دو پدیدار از مکان، با نام‌های مکان مفهومی و شهودی به عنوان موضوع ساخت عمل کنند. اما دوطرفه شدن موضوع ساخت هندسی، با توجه به نقش اساسی که این کنش در استدلال شرح استعلایی دارد، باعث می‌شود که مفهوم ناگرایی نتواند شرح استعلایی مکان را به نتیجه نهایی خود، یعنی اثبات مکان به عنوان صورت شهود، برساند.

به این منظور، در ابتدا توضیح می‌دهیم چگونه مفهوم ناگرایی ضرورتاً برای توضیح ساخت هندسی لازم است. تمایز میان مکان شهودی و مکان مفهومی را طرح کنند. این واقعیت که کانت، از یک طرف، اشکال هندسی را اجزای مکان شهودی می‌داند و از طرف دیگر، آنها را مکان‌های متعین مفهومی می‌خواند [Kant, 1998: A25-B39]، موجب می‌شود که مفهوم ناگرایی درک مشخصی از ساخت هندسی داشته باشند که در ضمن آن هم پدیداری مفهومی و هم شهودی از مکان دخیل است. در واقع تاکید مفهوم ناگرایی بر عدم مداخله خودادراکی در وحدت مکان شهودی و لزوم مداخله خودادراکی در پدیدارهای مفهومی باعث بروز یک دوگانه درباره اشکال هندسی می‌شود که مفهوم ناگرایی در ضمن توضیح ساخت هندسی باید بتواند آن را حل کنند. کانت در شرح متافیزیکی مفهوم مکان توضیح می‌دهد که اجزای مکان حاصل کران‌مندی در مکان شهودی است [Kant, 1998: A25-B39]. با توجه به این توضیح کانت، انتظار می‌رود اجزای مکان شهودی خود مکان‌های تماماً شهودی دارای کران‌مندی باشند. کانت اما پا را از این فراتر می‌گذارد و بیان می‌کند مفاهیم کلی مرتبط با مکان (General concepts of it) نیز به عنوان کران‌مندی‌های این مکان شهودی توسط سوژه درک می‌شوند. مفهوم ناگرایی معتقدند خودادراکی در وحدت مکان شهودی نقشی ندارد، ولی از آنجایی که اشکال هندسی، پدیدارهایی متعین از مکان و محصول ساخت هندسی هستند، خودادراکی در وحدت آنها دخیل است و در نتیجه اشکال هندسی پدیدارهایی مفهومی هستند [Onof & Schulting, 2015; Tolley, 2017; Tolley, 2020].<sup>۳۳</sup> این تمایز بنیادین میان وحدت مکان شهودی و اشکال هندسی در کنار این واقعیت که نهایتاً اشکال هندسی باید به عنوان اجزای مکان شهودی درک شود باعث ایجاد دوگانه‌ای پیرامون مفهوم اشکال هندسی در رویکرد مفهوم ناگرایی می‌شود؛ چرا که این پرسش را طرح می‌کند که چگونه اشکال هندسی که وحدت ساختاری متمایزی با شهود مکان دارند می‌توانند به عنوان اجزای آن توسط سوژه درک شوند. این دوگانه

مستلزم آن است که مفهوم‌ناگرایان، ساخت هندسی را به عنوان کنشی که اشکال هندسی را به دست می‌دهد، به شکلی توضیح دهند که اشکال هندسی با وجود اینکه پدیدارهایی مفهومی هستند نهایتاً به عنوان اجزای مکان شهودی توسط سوژه درک شوند. آنها، برای توضیح این مساله، ساخت هندسی را به شکلی توضیح می‌دهند که در ضمن این ساخت، سوژه ابتدا درکی مفهومی از تمامیت مکان شهودی به دست می‌آورد؛ درکی که یک درک پدیدارشناسانه از مکان شهودی است. به این ترتیب تمایز میان مکان شهودی و مکان مفهومی در مفهوم-ناگرایان در ساخت هندسی نیز خود را آشکار می‌کند. اشکال هندسی به عنوان پدیدارهایی مفهومی مستقیماً به عنوان اجزای این مکان مفهومی درک می‌شوند. ولی از آنجایی که این مکان مفهومی خود درکی پدیدارشناسانه از مکان شهودی است، به شکلی که اجزای این مکان مفهومی متناظراً در مکان شهودی به شکل اجزا شهودی حاضرند، سوژه این اشکال هندسی را نیز به طور غیرمستقیم به عنوان اجزا مکان شهودی درک می‌کند. به این ترتیب با طرح تمایز میان مکان شهودی و مکان مفهومی، به عنوان درک مفهومی و پدیدارشناسانه از مکان شهودی، مفهوم‌ناگرایان می‌کوشند ساخت هندسی را به شکلی توضیح دهند که اشکال هندسی با وجود اینکه پدیدارهایی متعین و مفهومی هستند به عنوان اجزای مکان شهودی توسط سوژه درک شوند. اما چگونه مفهوم‌ناگرایان می‌توانند ساخت هندسی را بدین شکل توضیح دهند؟ لازمه این توضیح آن است که ساخت هندسی به مراحل مختلفی تقسیم شود که محصول مرحله اول آن پدیدارشدن مکان مفهومی باشد و ادامه این ساخت در مکان مفهومی رخ دهد. برای درک این مساله که ساخت هندسی چگونه می‌تواند شامل مراحل باشد باید به این نکته توجه کنیم که کانت ساخت هندسی را یک تالیف می‌نامد و در بخش انضباط عقل محض (Discipline Of Pure Reason)، ضمن تمایزی که میان روش هندسی و فلسفی طرح می‌کند، آن را تالیف همگن می‌نامد [Kant, 1998: A723-B751]:

"در نسبت با اولی، (صورت شهود (زمان و مکان)، که باید کاملاً به نحو پیشین شناخته و متعین شود)، ما می‌توانیم مفاهیم خود را به طور پیشین در شهود متعین کنیم، چرا که ما خود برابری‌ها را در مکان و زمان از طریق تالیف همگن می‌آفرینیم و آنها را به عنوان کمیت صرف لحاظ می‌کنیم."

با تالیف خواندن ساخت هندسی، مفهوم‌ناگرایان با ارجاع به سنتزهای سه‌گانه طرح‌شده در ویراست نخست نقد توضیح می‌دهند که ساخت هندسی چگونه شامل مراحل سه‌گانه است و در ضمن این مراحل، چگونه درک مفهومی از مکان شهودی در آگاهی سوژه آشکار می‌شود. کانت، در ویراست نخست نقد عقل محض، تالیف را شامل سه مرحله می‌داند که در صورتی که کثرات آن کثرات محض باشند نتیجه آن اشکال هندسی خواهد بود [Kant, 1998: A98-110]. پس ساخت هندسی از سه تالیف ادراک (Synthesis of Apprehension)، تالیف بازتولید (Synthesis of Reproduction) و تالیف بازشناخت (Synthesis of Recognition) تشکیل شده است. تمایز میان این سه مرحله در ضمن ساخت هندسی، اولویت تالیف ادراک بر دو تالیف دیگر و این واقعیت که کانت محصول نهایی تالیف ادراک را مفهوم مکان به طور کلی می‌داند، زمینه توضیح جایگاه مکان شهودی و مکان مفهومی در ضمن ساخت هندسی را فراهم می‌کند. از نظر مفهوم‌ناگرایان تالیف ادراک، تالیفی است که درکی پدیدارشناسانه از مکان شهودی به دست می‌دهد.<sup>۳۳</sup> تالیف بازتولید و بازشناخت در انتها اشکال هندسی را به دست می‌دهند که موضوع آنها مکان مفهومی است که از تالیف ادراک به دست آمده است. به این ترتیب، در رویکرد مفهوم‌ناگرایان، سوژه در ساخت هندسی و در ضمن تالیف ادراک، درک مفهومی از مکان شهودی به دست می‌آورد؛ این درک مفهومی موضوعی برای تالیف بازتولید و بازشناخت است که در نهایت اشکال هندسی را به عنوان اجزای این مکان مفهومی در آگاهی سوژه حاضر می‌کنند. از آنجایی که مکان

مفهومی خود در ضمن تالیف بازتولید به عنوان درکی پدیدارشناسانه از مکان شهودی به دست آمده است اشکال هندسی به طور غیرمستقیم به عنوان اجزای مکان شهودی توسط سوژه درک می‌شوند. آنچه از این توضیح پیرامون ساخت هندسی نتیجه می‌شود این است که ساخت هندسی دارای دو پدیدار متمایز مکانی به عنوان موضوع خود خواهد بود: مکان شهودی و مکان مفهومی.

با روشن شدن جایگاه این دو مکان شهودی و مفهومی در ساخت هندسی، در ادامه این سوال را طرح می‌کنیم که آیا کانت می‌تواند با مطرح کردن دو مکان به عنوان موضوع ساخت هندسی از استدلال خود در شرح استعلایی این نتیجه را بگیرد که شهود در معنای قوی خود، یعنی دادگی، و پیشینی در معنای قوی خود، یعنی بنیان گزاره‌های ضروری، به مکان شهودی قابل نسبت است تا بتواند صورت‌بودن مکان شهودی را اثبات کند؟ یا اینکه این ویژگی‌های جدید را باید به پدیدار جدیدی از مکان، مکان مفهومی، به عنوان موضوع تالیف بازتولید و بازشناخت که در ضمن این تالیف آشکار شده است نسبت داد؟ یا به عبارت دیگر آیا این مکان مفهومی است که نقش X را در پدیدارشدن گزاره‌های تالیفی بازی می‌کند و با ارتباط دادن گزاره‌ها با قوای شناختی سوژه، ضرورت و کلیت آنها را توضیح می‌دهد یا باید این ویژگی‌ها را به مکان شهودی نسبت داد؟ اگر بتوان این ویژگی‌های جدید را به مکان مفهومی نسبت داد دیگر کانت نمی‌تواند مکان شهودی را شهود پیشینی در معنای قوی آن بداند و در نتیجه دیگر نمی‌تواند صورت شهودبودن مکان را نشان دهد. در ادامه بررسی می‌کنیم آیا با وجود مکان مفهومی به عنوان موضوع دو تالیف از تالیف‌های سه‌گانه، می‌توان همچنان ویژگی‌های شهود در معنای شناخت‌شناسانه و ارتباط با قوای شناختی سوژه را به شهود مکان نسبت داد.

ابتدا به مفهوم شهود می‌پردازیم. در مورد X گزاره‌های تالیفی توضیح دادیم که این عنصر باعث ارتباط موضوع و محمول این گزاره‌ها است. از آنجایی که در تالیف سه‌گانه در ضمن تالیف بازتولید است که موضوع و محمول ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و موضوع این تالیف مکان مفهومی است، آن X ای که در گزاره‌های هندسی عمل می‌کند مکان مفهومی خواهد بود. اما از آنجایی که مکان مفهومی یک مفهوم است نمی‌تواند به عنوان یک شهود در گزاره‌های هندسی عمل کند، در نتیجه گزاره‌های هندسی باید محصول همکاری میان مکان مفهومی و مکان شهودی باشد، اولی به عنوان عنصری غیرمفهومی و پذیرنده و دومی به عنوان X گزاره‌های هندسی. نتیجه نهایی این تحلیل آن خواهد بود که، با طرح مکان مفهومی، شرح استعلایی دیگر نمی‌تواند مکان شهودی را به معنای قوی شهود بنامد.

همین مشکل در مورد اطلاق مفهومی پیشینی به مکان شهودی نیز رخ می‌دهد. در مورد بنیان شناختی گزاره‌های پیشینی توضیح دادیم که این بنیان باید ضرورت و کلیت گزاره‌های هندسی را توضیح دهد. ولی از آنجایی که موضوع تالیف بازتولید و بازشناخت مکان مفهومی است، در تحلیل خود برای توضیح این ضرورت به مکان مفهومی می‌رسیم. مکان مفهومی از آنجایی که خود پدیدار کلی است می‌تواند به دلیل همین کلیت، کلیت و ضرورت گزاره‌های هندسی را توضیح دهد و کلیت خود این مکان مفهومی را باید در نسبتش با قوای فاهمه توضیح داد. به این ترتیب با وارد شدن مکان مفهومی در ضمن تحلیل گزاره‌های هندسی برای یافتن بنیان شناختی آنها دیگر تنها به مکان شهودی نمی‌رسیم و در نتیجه لازم نیست که این مکان را در ساختار پذیرندگی سوژه جای دهیم تا بدین طریق کلیت و ضرورت گزاره‌های هندسی را توضیح دهیم. نتیجه نهایی این بحث نیز مشخص می‌کند که با طرح مکان مفهومی، شرح استعلایی از اطلاق مفهوم پیشینی به معنای گسترده آن به مکان شهودی ناتوان خواهد بود.

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد مفهوم‌ناگرایانه از توضیح این مساله که کانت چطور از مقدمات خود در شرح استعلایی مکان نتیجه می‌گیرد که مکان صورت شهود است ناتوان است چرا که با طرح مکان مفهومی در ضمن ساخت هندسی کانت دیگر نمی‌تواند مفاهیم شهود و پیشینی را در معنای قوی آن به مکان شهودی نسبت دهد و در نتیجه نمی‌تواند در قدم دوم شرح استعلایی از این اطلاق قوی نتیجه بگیرد که مکان صورت شهود بیرونی است.

## نتیجه‌گیری

مفهوم‌ناگرایان بر این مساله تاکید دارند که قوه خودادراکی در وحدت مکان شهودی نقشی ندارد. این تاکید، در کنار رابطه‌ای که میان اشکال هندسی و مکان شهودی برقرار است، باعث می‌شود که آنها میان دو شکل از مکان، یعنی مکان مفهومی و مکان شهودی تمایز قایل شوند. تلاش اساسی مفهوم‌ناگرایان بر این موضوع متمرکز بوده است که نشان دهند با وجود غیرمفهومی بودن مکان و مستقل بودن وحدت آن از خودادراکی همچنان می‌توان استدلال کانت در استنتاج استعلایی را توضیح داد. ولی کتاب نقد شامل یک استدلال اساسی دیگر نیز هست که در آن کانت، در حسیات استعلایی، مکان را به عنوان صورت شهود بیرونی اثبات می‌کند. طرح شرح استعلایی مکان به عنوان استدلالی که کانت در آن صورت شهود بودن مکان را اثبات می‌کند، مستلزم آن است که باید در نزاع مفهوم‌گرایی/نامفهوم‌گرایی، به دو استدلال اساسی در فلسفه نقادی توجه کرد: ۱. شرح استعلایی مکان ۲. استنتاج استعلایی مقولات. به این ترتیب هر خوانش مفهوم‌گرایانه/مفهوم‌ناگرایانه درباره مکان و وحدت آن، شامل شرح متافیزیکی مکان و نقش مکان در هندسه، باید بتواند توضیحی درباره نحوه استدلال کانت در هر دوی این استدلال‌ها ارائه کند. کانت در شرح استعلایی مکان به این نقش توجه می‌کند و این منشا طرح این پرسش است که آیا رویکرد مفهوم‌ناگرایانه در توضیح این استدلال کانت در اثبات صورت بودن شهود مکان نیز موفق است یا خیر. در این مقاله توضیح دادیم که تمایز میان دو شکل از مکان چگونه شرح استعلایی را با چالشی جدی روبه‌رو می‌کند. چالشی که در نهایت کانت را از اثبات مکان به عنوان صورت شهود به عنوان بنیان علم هندسه ناتوان می‌کند.

**تشکر و قدردانی:** نویسندگان مقاله، مراتب سپاس خود را از آقای دکتر مهدی رعنائی، استادیار دانشگاه زیگن، به جهت مطالعه دقیق متن مقاله و ارائه پیشنهادهای سودمند برای صورت‌بندی آن، اعلام می‌دارند.

**تاییدیه اخلاقی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**تعارض منافع:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**سهم نویسندگان:** علی نجارتزاد (نویسنده اول)، پژوهشگر اصلی/نویسنده مقاله (۵۰٪)، مصطفی زالی (نویسنده دوم)، پژوهشگر اصلی (۵۰٪)

**منابع مالی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

## منابع

- Allais L (2016). Conceptualism and nonconceptualism in Kant: A survey of the recent debate. In: Schulting D, editor. Kantian nonconceptualism. London: Palgrave Macmillan. p. 1-25.
- Chaplin R (2022). Kant on the givenness of space and time. European Journal of Philosophy. 30(3):877-898.
- Connolly K (2014). Which Kantian conceptualism (or nonconceptualism)? The Southern Journal of Philosophy. 52(3):316-337.

- Friedman M (2000). Geometry, construction and intuition in Kant and his successors. In: Sher G, Tieszen R, editor. *Between logic and intuition: Essays in honor of Charles parsons*. New York: Cambridge University Press. p. 186-218.
- Ginsborg H (2008). Was Kant a nonconceptualist?. *Philosophical Studies*. 137(1):65-77.
- Golob S (2016). Why the transcendental deduction is compatible with nonconceptualism. In: Schulting D, editor. *Kantian nonconceptualism*. London: Palgrave Macmillan. p. 27-52.
- Grüne S (2011). Is there a gap in Kant's B deduction?. *International Journal of Philosophical Studies*. 19(3):465-490.
- Guyer P (1987). *Kant and the claims of knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hegel GWF (1977). *Faith and knowledge*. Cerf W, translator. Albany: State University of New York Press.
- Kant I (1998). *Critique of pure reason*. Guyer P, Wood AW, editors. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kohl M (2021). A priori intuition and transcendental necessity in Kant's idealism. *European Journal of Philosophy*. 29(4):827-845.
- Land T (2015). Nonconceptualist readings of Kant and the transcendental deduction. *Kantian Review*. 20(1):25-51.
- Longuenesse B (1998). *Kant and the capacity to judge: Sensibility and discursivity in the transcendental analytic of the critique of pure reason*. Princeton: Princeton University Press.
- Matherne S (2015). Images and Kant's theory of perception. *Ergo: An Open Access Journal of Philosophy*. 2(20201214).
- McDowell J (1994). The content of perceptual experience. *The Philosophical Quarterly*. 44(175):190-205.
- McDowell J (2017). Rationalism without dogmas. In: *Giving a damn: Essays in dialogue with John Haugeland*. Cambridge: The MIT Press. p. 311-328.
- McLearn C (2020). Kantian conceptualism/nonconceptualism. *Stanford: Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Merritt MM (2010). Kant on the transcendental deduction of space and time: An essay on the philosophical resources of the transcendental aesthetic. *Kantian Review*. 14(2):1-37.
- Messina J (2015). Conceptual analysis and the essence of space: Kant's metaphysical exposition revisited. *ARCHIV FÜR GESCHICHTE DER PHILOSOPHIE*. 97(4):416-457.
- Onof C, Schulting D (2014). Kant, Kästner and the distinction between metaphysical and geometric space. *Kantian Review*. 19(2):285-304.
- Onof C, Schulting D (2015). Space as form of intuition and as formal intuition: On the note to B160 in Kant's critique of pure reason. *The Philosophical Review*. 124(1):1-58.
- Roche AF (2018). Kant's transcendental deduction and the unity of space and time. *Kantian Review*. 23(1):41-64.
- Schafer K (2022). Kant's conception of cognition and our knowledge of things in themselves. In: Schafer K, Stang NF, editors. *The sensible and intelligible worlds: New essays on Kant's metaphysics and epistemology*. Oxford: Oxford University Press. p. 248-278.
- Schulting D (2017). *Kant's radical subjectivism*. Cham: Palgrave Macmillan.
- Sellars W (1968). *Science and metaphysics: Variations on Kantian themes*. London: Routledge & Keegan Paul.
- Shabel L (2004). Kant's 'argument from geometry'. *Journal of the History of Philosophy*. 42(2):195-215.
- Smyth D (2024). *Intuition in Kant: The boundlessness of sense*. New York: Cambridge University Press.
- Stephenson A, Gomes A (2016). Kant on the relation of intuition to cognition. In: Schulting D, editor. *Kantian nonconceptualism*. London: Palgrave Macmillan.
- Tolley C (2016). The difference between original, metaphysical, and geometrical representations of space. In: Schulting D, editor. *Kantian nonconceptualism*. London: Palgrave Macmillan. p. 257-285.
- Tolley C (2017). Between perception and understanding, from Leibniz to Kant. *Estudos Kantianos*. 4(2):71-98.
- Tolley C (2020). Kant on the place of cognition in the progression of our representations. *Synthese*. 197(8):3215-3244.
- Watkins E, Willaschek M (2020). Kant on cognition and knowledge. *Synthese*. 197(8):3195-3213.

- ۱ در این نوشتار مقصود از خودادراکی، خود این قوه و تمامی بروزات آن است که شامل فاهمه و عقل می‌شود.
- ۲ تمایزی که کانت میان دو قوه شهود و حس برقرار می‌کند از همان ابتدای طرح از نکات چالش‌برانگیز فلسفه او بود [Hegel, 1977]. این چالش بعداً به شکل دو پرسش بنیادین خود را در فلسفه را آشکار کرد: ۱. واقعیت عینی مفاهیم، ۲. ارزش شناختی شهود حسی. مک داوول و سلاز از نخستین کسانی بودند که این پرسش‌ها را در قالب منازعه منجر به مفهوم‌گرایی طرح کردند [McDowell, 1994; Sellars, 1968]. مک‌لیر در مقاله ای مروری منازعه را به دو طریق طرح کرده است. در مدل اول، این منازعه براساس محتوای شهود حسی طرح شده است و در شکل دوم براساس نقش خودادراکی در شهود [McLear, 2020; Connolly, 2014; Allais, 2016; McLear, 2020]
- ۳ بسیاری از مفهوم‌ناگرایان معتقدند که تجربه و ادراک دو پدیدار مفهومی هستند [Matherne, 2015; Tolley, 2016] در نتیجه، محل اصلی نزاع مفهوم‌گرایی/مفهوم‌ناگرایی را باید در شهود دانست.
- ۴ اهمیت این نکته در این مساله است که در ضمن حفظ تمایز میان شهود و مفاهیم، مفهوم‌گرایان می‌توانند مداخله خودادراکی را در شهود حسی توضیح دهند [Longuenesse, 1998; Friedman, 2000].
- ۵ اسمیت و مسینا معتقدند که کانت در شرح‌های متافیزیکی زمان و مکان است که نشان می‌دهد این دو صورت‌های شهود هستند [Messina, 2015; Smyth, 2024]. اسمیت توضیح می‌دهد که کانت با توضیح شهودی و پیشینی‌بودن زمان و مکان در شرح‌های متافیزیکی موفق به اثبات آنها به عنوان صورت‌های شهود می‌شود. مسینا نیز روش کانت در شرح‌های متافیزیکی را Modal Intuition می‌داند که در نهایت می‌تواند صورت بودن زمان و مکان را نشان دهد.
- ۶ مریت [Meritt, 2010] بخش حسیات استعلایی را به طور کلی به چهار بخش تقسیم کرده است. ۱. مقدمه حسیات استعلایی، ۲. شرح‌ها، ۳. نتایج و ۴. تفسیر. تقسیم سه قسمتی که من در اینجا ارائه کردم را می‌توان تقسیمی در دل این تقسیم کلی از بخش ابتدایی مقدمه و شرح‌ها دانست. هرچند که بخش‌های نتایج و تفسیر در بخش حسیات استدلالی بخش‌های اساسی و شامل استدلال‌های مهمی هستند. ولی برخلاف نظر مریت، که توضیح می‌دهد که اثبات زمان و مکان به عنوان صورت‌های شهود در بخش نتایج رخ داده است، با توجه به توضیحی که ارائه می‌دهیم، به نظر می‌رسد که استدلال اصلی کانت در مورد صورت‌بودن شهود و زمان در بخش‌های مقدمه و شرح‌ها رخ داده است.
- ۷ ارجاع به این اثر بر مبنای شیوه معیار کانت‌پژوهان، با ارجاع به صفحات ویرایش اول و دوم است.
- ۸ اینکه کانت به چه دلیل و با چه استدلالی در ابتدای نقد تمایز میان فاهمه و شهود را طرح کرده است محل بحث جدی میان شارحین است. اسمیت [Smyth, 2024] در کتاب خود این تمایز میان قوه حس و خودادراکی را، با توجه به مقدمه کانت در کتاب نقد و تمایز میان گزاره‌های تالیفی و تحلیلی، به تفصیل توضیح داده است.
- ۹ اشاره کانت به X که برای توضیح گزاره‌های تالیفی ضروری است تنها به این فقره محدود نیست. کانت در بسیاری از فقرات به این X یا یک "امر سومی" برای توضیح گزاره‌های تالیفی ارجاع می‌دهد [Kant, 1998: A155/B194, A157/B196, A216/B263, A259/BB315]. اما مهم‌ترین فقره‌ای که کانت مشخصاً به X ارجاع می‌دهد توضیح او در منطق درباره گزاره‌های تالیفی است.
- ۱۰ خودانگبختگی قوه خودادراکی ویژگی است که نحوه خاص ارتباط مفاهیم ذیل این قوه را توضیح می‌دهد. در نتیجه، میان خودانگبختگی بودن و ارتباط با واسطه مفاهیم با شی رابطه‌ای ذاتی برقرار است. قوه شهود از آنجایی که دارای چنین ویژگی‌هایی نیست و توضیح‌دهنده رابطه بی‌واسطه سوزه با ایزه است باید ذیل مفهومی مقابل خودانگبختگی، یعنی پذیرندگی، درک شود.
- ۱۱ اینکه رابطه میان برابریستای شهود و شهود دقیقاً چیست محل بحثی جدی میان شارحین کانت است. عده از شارحین معتقدند که شهود وابسته به وجود برابریستا است (Object-dependent) در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند که شهود چنین وابستگی به وجود برابریستای خود ندارد [Stephenson & Gomes, 2016] (Object-independent) در اینجا منظور ما از برابریستای مستقل برابریستایی است که تنها محصول خودادراکی سوزه نیست و قوای پذیرندگی نیز در پدیدارشدن آن نقش دارد. شهود لزوماً با چنین برابریستایی در ارتباط است و به عنوان شهود این برابریستا درک می‌شود.
- ۱۲ تمایز میان شهود در معنای دادگی و پذیرندگی تمایزی است که اسمیت در بحث خود پیرامون مقدمه شرح استعلایی آن را در نظر نگرفته است. ولی با دقت در معنای این دو مفهوم مشخص می‌شود که دادگی تنها نوع خاصی از پذیرندگی است که در ارتباط با آن برابریستا به شکل برابریستا خود را بر سوزه آشکار می‌کند و سوزه می‌تواند ادعا کند که جهان عینی را شناخته است. تمایز میان پذیرندگی و دادگی تمایزی است که وجه افتراق متاثرشدن ذهن سوزه انسانی و ذهن در خمره از جهان خارج را مشخص می‌کند [McDowell, 1994].
- ۱۳ شافر [Schafer, 2022] توضیح داده است که شناخت پدیداری است که برابریستای آن باید دارای این دو ویژگی در آگاهی سوزه باشد. شهود آن قوه‌ای است که این دو ویژگی را در پدیدارکردن برابریستای شناخت فراهم می‌آورد. از این توضیحات نیز مشخص می‌شود که کانت شکل خاصی از شهود را، که فراتر از پذیرندگی است، برای شناخت هندسی ضروری می‌داند. مکان به عنوان موضوع کنش ساخت هندسی که ایزه‌های هندسی را به دست می‌دهد باید بتواند چنین شهودی را در آگاهی سوزه حاضر کند و در نتیجه باید در ارتباط با قوه شهودی سوزه درک شود. چاپلین [Chaplin, 2022] میان دو معنای متافیزیکی و معرفت‌شناسانه از دادگی تمایز می‌گذارد. به نظر او، معنای معرفت‌شناسانه به دریافت پدیدارشناسانه سوزه اشاره دارد، در حالی که معنای متافیزیکی سه بعد دارد: ۱) زمان و مکان بنیاد امکان‌های زمانی و مکانی هستند، ۲) آنها به ذهن داده شده‌اند چون نقشی اولیه برای سوزه دارند و ۳) از ذات قوه حساسه برخاسته‌اند، نه ساخته ذهن. من با چاپلین هم‌نظر هستم که منظور کانت از دادگی در شرح متافیزیکی، همین معنای متافیزیکی است؛ همان معنایی که من پیش‌تر ذیل مفهوم پذیرندگی (Receptivity) شرح دادم.
- ۱۴ مریت [Meritt, 2010] معتقد است که کانت در بخش حسیات استعلایی هیچ استدلالی به نفع صورت‌های شهودبودن زمان و مکان ارائه نداده است بلکه تنها تحلیلی از این مفاهیم به‌دست می‌دهد که راه را برای اثبات زمان و مکان به عنوان صورت‌های شهود باز می‌کند.
- ۱۵ اسمیت [Smyth, 2024] در مقاله خود رابطه میان شناخت پیشینی و بنیان پیشینی آن در کانت را توضیح داده است. او شناخت پیشینی را در کانت شناختی از-مینا (From-Ground) می‌داند یعنی بنیان یک شناخت پیشینی یک بنیان هستی‌شناختی است که ضرورت و کلیت یک شناخت پیشینی را توضیح می‌دهد.
- ۱۶ تمایزی که میان دو معنای از شهود و دو معنای از پیشینی‌بودن مورد نظر در این مقاله، همگام با تمایزی از است که گایر میان دو معنا از ضرورت برای صورت‌های شهود در نظر می‌گیرد که به معنای دو درک متمایز از صورت‌های شهود است. گایر توضیح می‌دهد که شرط‌بودن زمان و

مکان برای شهود حسی را می‌توان به دو معنا درک کرد: ۱. ضرورتاً، هر آنچه به شهود در می‌آید زمان‌مند و مکان‌مند است، ۲. هر آنچه به شهود در می‌آید ضرورتاً زمان‌مند و مکان‌مند است. این دو درک از معنای شرطی بودن زمان و مکان دو شکل متمایز از مفهوم ضرورت را در خود دارد که گایر آنها را به ترتیب ضرورت *de dicto* و *de re* می‌نامد و در نتیجه دو معنای متمایز از صورت‌بودن شهود را خود می‌گنجاند [Guyer, 1987]. ضروری بودن زمان و مکان در معنای *de dicto* آن به این معنا است که زمان مکان به عنوان محدودیتی در شهود حسی عمل می‌کنند، در حالی که ضروری بودن زمان و مکان در معنای *de re* آن به این معنا است که زمان و مکان ساختار خود را بر شهود حمل می‌کنند. صورت‌های شهود تنها در معنای *de re* آن می‌توانند در شناخت نقش داشته باشند و در نتیجه شهود و پیشینی بودن مکان در معنای حداقلی آن همگام با صورت‌بودن شهود در معنای *de dicto*، و صورت‌بودن آن در معنای گسترده به معنای صورت‌بودن در معنای *de re* آن است [Kohl, 2021].

\*\*\* شیبیل [Shabel, 2004] به خوبی توضیح داده است که استدلال کانت در شرح استعلایی مفهوم مکان، یک شکل دیگری از استدلال برای اثبات زمان و مکان به عنوان صورت‌های شهود نیست که از نظر او در شرح‌های متافیزیکی محقق شده است. از نظر او شرح استعلایی مفهوم مکان توضیح این نکته است که مکان در بنیان علم هندسه قرار دارد.

\*\*\* کانت هندسه را یک علم (*Wissen*) می‌داند در حالی که گزاره‌های تالیفی پیشینی شناخت (*erkenntnis*) را به‌دست می‌دهند. مفاهیم شناخت و علم، در کانت، دو مفهوم متمایز هستند که لزوماً نه هر شناختی علم است و نه هر علمی شناخت. ولی در مورد هندسه به نظر می‌رسد که کانت علم هندسه را نوعی شناخت می‌داند. به طور کلی می‌توان گفت که از آنجایی که علم هندسه، علمی گزاره‌ای است، علمی که از آن به‌دست می‌آید حاصل موجه‌شدن شناخت‌های گزاره‌ای موجود در آن است. برای توضیح دقیق رابطه میان علم و شناخت [Watkins & Willaschek, 2020].

\*\*\* مریت [Merritt, 2010]، برخلاف رویکرد ما، توضیح می‌دهد که هدف کانت در قدم اول شرح استعلایی اثبات امکان بنیان بودن مکان برای علم هندسه، و هدف او از قدم دوم شرح استعلایی اثبات مشروعیت مفهوم مکان و تثبیت آن به عنوان بنیان علم هندسه است. این توضیح مریت اما قادر به توضیح این مساله نیست که کانت چطور در انتهای قدم دوم شرح استعلایی مکان را صورت شهود می‌نامد. با توضیح ما، آنچه مریت مشروعیت مفهوم مکان می‌نامد در واقع در قدم اول شرح استعلایی رخ می‌دهد.

\*\*\* شولتینگ و تالی دو مفهوم‌ناگرایی هستند که علاوه بر اینکه به تمایز میان مکان مفهومی و شهودی توجه داشته‌اند این مساله را نیز توضیح داده‌اند که درک مفهومی سوژه از مکان برای درک رابطه میان مکان‌های جزئی متعین و مکان شهودی کلی، ضروری است.

\*\*\* شولتینگ و اونوف، به عنوان دو مفهوم‌ناگرا، در مقاله خود تفسیری از تالیف سه‌گانه و جایگاه تالیف ادراک در آن ارائه می‌دهد که شفاف‌کننده نقش مکان شهودی و مکان مفهومی در ساخت هندسی است [Onof & Schulting, 2015]. آنها توضیح می‌دهند که در تالیف ادراک، سوژه در ضمن درک کثرات حسی به عنوان کثرات، درکی مفهومی از مکان شهودی به‌دست می‌آورد. آنها اشاره می‌کنند که درک پدیدارشناسانه شهودی از مکان شهودی است که امکان درک مفهومی-مقولی از مکان را فراهم می‌کند. مکان‌های هندسی از آنجایی که چنین رابطه‌ای میان مکان مفهومی و مکان شهودی برقرار است به عنوان جزء مکان شهودی و نه تنها جزئی از مکان مفهومی، توسط سوژه درک می‌شوند.